

دکتر سید حسن سادات ناصری

گروه زبان و ادبیات فارسی

حال و کار واعظ قزوینی

شاعر نامدار سده یازدهم هجری

الف

۱- نام و نسب:

ملا محمد رفیع^۱، ملقب به رفیع الدین و گاهی ملا رفیع^۲ یا میرزا محمد رفیع^۳ و میرزا رفیع^۴ و در افواه ملا رفیعا^۵ مشهور به واعظ قزوینی و متخلص به واعظ از مردم صفی آباد قزوین^۶ و نواده ملا فتح الله واعظ قزوینی بود. و اینکه بعضی چون: الشیخ محمد بن الحسن العاملی (م/ ۱۱۰۴ ه. ق) و میرزا محمد باقر موسوی خوانساری اصفهانی (م/ ۱۳۱۳ ه. ق) و مرحوم حاج شیخ عباس قمی (م/ ۱۳۵۹ ه. ق) و مرحوم حاج شیخ آغا بزرگ طهرانی (م/ ۱۳۴۸ ه. ش) و نویسنده نسخه تالیف مشهور او ابواب الجنان مطبوع بسال ۱۲۶۷ ه. ق، وی را فرزند مولانا یا ملا فتح الله قزوینی نوشته اند^۷، ظاهر آن است که بشیوه قدما، چون جدش از پدر نامورتر بوده، او را به جد منتسب ساخته اند. چه تذکره نویس معاصر وی، میرزا محمد ظاهر نصرآبادی اصفهانی که تذکره خود را بروزگار شهریار ی شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷ ه. ق - ۱۱۰۵ ه. ق) نگاشته و بسال ۱۰۸۳ ه. ق آغاز به تالیف آن کرده است^۸، در ذکر علما و فضیلت آن عصر بیاورده که: «واعظ قزوینی، اسم شریفش میرزا رفیع است، نواده ملا فتح الله واعظ قزوینی است»^۹. و دیگر ارباب تذکره، چون بندر ابن داس خوشگو (م/ ۱۱۷۰ ه. ق) و میر غلامعلی آزاد بلگرامی (م/ ۱۲۰۰ ه. ق) هم بر این رفته اند^{۱۰}.

۲- زاد روز

سال تولد او را ارباب تألیف یاد نکرده‌اند. ولی در نامه‌یی که دوست فاضل محترم، آقای حاج سیدحسن حاج سیدجوادی قزوینی مشهور به «دبیر» معاون قدیم اداره آموزش و پرورش و رئیس کتابخانه عمومی قزوین در ۲۵۲۸/۱/۱۷ برای نگارنده نگاشته‌اند، و بجای خود باز از آن نقل خواهم کرد، مینویسند: «در یکی از دستنویسهای جلد دوم ابواب الجنان زاد روز واعظ شهر ذی‌حجه ۱۰۲۷ هـ. ق. بقلم آمده است»^{۱۱}.

۳- حال و کار و سال درگذشت و گورگاه

از پدر و مادر وجد و خاندان و روزگار کودکی واعظ آگاهی نداریم، جز اینکه میدانیم از شاگردان دانشمند و فقیه و متکلم و محدث و مفسر معروف، عالم جلیل، ملاخلیل بن غازی قزوینی، مشهور به آخوند ملاخلیلا یا آخوند (متولد ۱۰۰۱ هـ. ق. - متوفی ۱۰۸۹ هـ. ق.) بوده است^{۱۲}. این استاد صاحب شرح اصول کافی بفارسی بنام الصافی در دوازده مجلد و شرح کافی بتازی موسوم به الشافی تا ابواب طهارت است و شرح العدة فی الاصول و رسالة الجمعة و حاشیه مجمع البیان و الرساله النجفیه و الرساله القمیه و الجمل فی النحو و رموز التفاسیر الواقعة فی الکافی و الروضة و جزاینهاست^{۱۳}. وی صاحب اعتقاد ترجیح بلا مرجح است و دیگر آنکه در منطق شکل اول را بدیهی الانتاج نمیدانسته^{۱۴}.

واعظ تا پایان زندگی ارتباط خود را از استاد خویش نگسست و ملا بوذر (م/ ۱۰۸۴ هـ. ق.) فرزند او را سه بار مرثیه گفته است و ماده تاریخ وفات ساخته:

بودر آن نوگل بستان کمال کرد از این عالم فانی چو سفر...
عقل تاریخ وفاتش پرسید گفتمش: حیف ز ملا بوذر^{۱۵}

(۱۰۸۴ هـ. ق.)

آن بودر عصر خود به اوصاف جمیل
تاریخ طلب شدم، خرد گفتم که: «چید
چون کرد از این کدورت آبادر حیل
هی می چه گلی اجل ز گازار خلیل»^{۱۶}
(ق. ۱۰۸۴ ه.ق)

ز گلزار خلیل نخلت آیین
عجب زیبا گلی دست اجل چید
خرد تاریخ آن میخواست گوید
که خود گفتم آن محیط فضل و دانش:
که از وی دیده خلقی است روشن
که از جان هزاران خاست شیون....
ولی زین غم زبانش بود الکن
از دیده رفته نور دیده من»^{۱۷}
(ق. ۱۰۸۴ ه.ق)

و از شگفتیها آنکه بنا بر روایات مشهور سال درگذشت این استاد و
شاگرد هر دو در یکسال روی نموده است. چه بنا بر نقل الامل الآمل
در روضات الجنات و الکنی واللقاب و هدیه الاحباب درگذشت واعظ هم به رمضان
سال ۱۰۸۹ ه.ق روی نموده است^{۱۸} و صاحب الدرر و صاحب ریحانة الادب نیز
همین سال را برای فوت او ملحوظ داشته اند^{۱۹}.

اما در کتاب وقایع السنین خاتون آبادی، دستنویس کتابخانه مجلس شورای
ملی، مؤلف بسال ۱۰۹۹ ه.ق، وفات واعظ قزوینی صاحب کتاب ابواب الجنان در
بیست و ششم رمضان ۱۰۸۸ ه.ق نگارش یافته است. و بنا بر نقل آقای
حاج سید جوادی: در یکی از دستنویسهای نفیس جلد دوم ابواب الجنان وفات
واعظ در شب سه شنبه ۲۲ ماه رمضان سال ۱۰۹۰ ه.ق هنگام عشا روی نموده
است، و مدفنش نیز بنا بنوشته ایشان در مدخل آستانه ورودی به صحن شاهزاده
حسین (ع) واقع در قزوین در گوش چپ است.

اینک بخشی از عین نامه محققانه معزی الیه را که در این وجیزه کارسازیها
میکند بنقل می آوریم:

«آقای سیدعلی میرمهراں که از سادات و خوشنویسان قزوین است، از قول
مرحوم حاج میرزا احمد صراف که مردی پاک و متقی بود، برای من نقل کرد که:

«هر وقت با مرحوم حجة الاسلام آقای حاج میرزا احمد حکمی برای زیارت اهل قبور میرفتیم، در مدخل آستانه ورودی به صحن شاهزاده حسین (ع) گوش چپ می ایستاد و عصا را در نقطه‌ی بزمین میزد و میفرمود: «حاج میرزا احمد، قرائت فاتحه برای ملا رفیعا که دفنش در این مکان است، فراموش نشود!». - مؤید این نقل مدرکی است که بدین شرح بنظر شما می‌رسد:

در صفحات اول جلد دوم ابواب الجنان که دستنویسی خوش خط و نفیس است، و اکنون نزد حضرت حجة الاسلام آقای حاج سید جلیل زوآبادی است، چنین مسطور آمده:

«مؤلف مرحوم میرور الواصل الی جوار الملك المغفور، مولانا محمد رفیع واعظ مغفور تا دو صفحه فصل پنجم نوشته (ج ۲) در شب بیست و سیم که شب قدر است در قزوین بر در سلامگاه امامزاده حسین (ع) که برادر یسا فرزند امام رضا (ع) است، در دست چپ ملحق و متصل بطاق درگاه حائرمدفون شد. تولدش در شهر ذی حجه ۱۰۲۷ بود که تخمیناً شصت و سه سال و کسری عمر عزیزش باشد. اللهم اغفره بحق محمد و آله...». + ضمناً تاریخ تحریر و راقم مسطور مذکور در فوق و اصولاً محرر کتاب مزبور در نسخه اشاره شده معلوم نیست؛ چون صفحاتی اسقاط شده است. - حاجی سید جوادی دبیر رئیس کتابخانه عمومی قزوین و معاون آموزش و پرورش ۱۷/۱/۴۸».

و بنظر ما، تا بدست آمدن مدارکی معتبرتر، با این اختلاف روایات بر یک دستنویس تنها و ناشناخته، در عالم تحقیق اقتضار نتوان کرد و هنوز باید همان سال مشهور ۱۰۸۹ ه. ق را برای وفات واعظ معتبر شمرد.

واعظ، مسلماً در تحصیل دانش‌ها و کمالات روزگار خود نیک بکوشیده و در مکتب تشیع پرورش یافته است و بشهادت آثارش و اقوال تذکره نویسان و صاحبان کتب رجال، در حدیث و فقه و تفسیر و تاریخ و لغت و ادب عالمی عامل و فاضلی متبحر و نویسنده‌ی چیره دست و شاعری بلند پایه و خطیبی قوی -

مایه شده است^{۲۰}؛ تا بدانجا که او را از دانشمندان و خطباء بنام و از نثرنویسان و شعراء مشهور سده یازدهم هجری باید شمرد^{۲۱} و بشهادت بعضی از فقرات تألیف گرانقدر او ابواب الجنان و دیوان نفیسه از علوم معقول و منقول و عرفان حظی فراوان برده^{۲۲} و ریاضیات^{۲۳} و نجوم^{۲۴} و فلسفه^{۲۵} و طب^{۲۶} میدانسته و از علوم بیانی، عروض و معانی و بیان بدیع^{۲۷}، با اطلاع بوده و اصطلاحات موسیقی^{۲۸} را در سخن خود بکار داشته است. و از دیوان او بعضی اطلاعات مربوط به جغرافیای اقتصادی^{۲۹} و اجتماعیات^{۳۰} توان یافت و همچنین به امور مربوط به آموزش و پرورش عصر در زمان خود توجه داشته است و دیوانش سخالی از مصطلحات و واژه های ورزشی^{۳۱} و مکتب داری^{۳۲} نیست.

واعظ چنانکه در بیان سبک و افکار و بررسی آثار او باز خواهیم نمود، سخن آفرینی کم نظیر و در خطابه و مراسم پند و نصیحت تقریراً و تحریراً بی نظیر روزگار خود قلمداد شده است^{۳۳} و خطابت مسجد جامع قزوین را بعد از ملافتح الله، نیای خود، بر عهده داشته است^{۳۴}.

وی با آنکه عزلت جویی و گمنامی را دوست میداشت و ستایشگر گوشه نشینی بود و از سر وجد میسرود: مطالعات فرهنگی
فیض گمنامی ام این بس که ز خلوت گه فقر شغل دنیا نتوانست مرا پیدا کرد^{۳۵}
گمنام بسکه همچو وفا در زمانه ام کس جز شکست راه نیابد بخانه ام^{۳۶}
و مکرر در دیوان خود ایبائی در ستودگی گوشه نشینی و ذم شهرت طلبی گفته است:

ما سراپا ناقصان را صرفه در گمنامی است

زشت رسوا میشود، چندانکه شهرت میکند!

فته می بارد ز ابر سایه بال هما

سر برون کی عاقل از کنج قناعت میکند؟!

ای که از همچشمی دشمن، در شهرت زدی

آنچه نتوانست دشمن کرد، شهرت میکند^{۳۷}

ولی بموجب فراهم داشتن کمالات صوری و معنوی و به اقتضای پیشه خود، واعظی و شاعری؛ مردی نام آور و سرشناس شده است و خود تصریح بشهرت خویش دارد:

گرفت صیت سخن گستر جهان، واعظ

ز فیض مدحت اولاد بوتواب گرفت^{۳۸}

نویسی فرمانروای کشور دلها کنون واعظ

دلی نتواند از تأثیر افغان تو سرپیچد^{۳۹}

گردیده پای تا سر، پر از خیال جانسان

واعظ نکرده بیجا شهرت بخوش خیالی!^{۴۰}

و در آینده نیز بشهرت خود امیدوار بوده است:

گرز بیقدری، کسی امروز یاد مانکرد یاد ما بسیار خواهد کرد واعظ روزگار^{۴۱}

بعد ما از همدمان واعظ مگر گاهی سخن بازبان مصرعی ما را کند یاد آوری^{۴۲}

و اتفاقاً در بعضی فرهنگهای مطبوع در هندوستان مکرر به قول او در جزو

دیگر مشاهیر سبک هندی یا طرز تازه استناد شده است. از جمله در چراغ هدایت

در حاشیه غیاث اللغات ص ۴۰۷ در ذیل واژه «گردک سرای» و در مصطلحات وارسته

در ذیل واژه های «داغ باران» (ص ۱۲۰) و «دهن خوانی» (ص ۱۳۸) و «سرجوش»

(ص ۱۶۰) و «غنچه شکستن» (ص ۱۹۴) که بهنگام مراجعه یادداشت کرده ایم.

۴- اعتقاد دیگران درباره واعظ:

میرزا محمد طاهر نصرآبادی (ت/ ۱۰۲۷ ه. ق - م/ آغاز سده دوازدهم ه. ق)

در ذیل احوال آقازهی قزوینی نوشت: «...بندگان ضیاء نویسنده دفتر خاصه که

قزوینی... است، در باب او و عزیزان دیگر گوهری سفته که بچهار رکن عالم

دویده و آن این است:

رضی و واعظ و ملاخلیل و سبزی کار دلم فریفته این چهار قزوینی است،^{۴۳}
هم نصر آبادی درباره شخص واعظ نگاشت: «... به فنون کمال آراسته و
بصلاح و پرده‌یز گاری پیراسته. چمن طبعش را آفتاب گل خود رو، و گلزار خاطرش
را ماهتاب گل شب بو. لطافت و ملاحظت طبع او را نالیف وی مسمی به
ابواب الجنان هشت گواه عادل است که چهار عدولش به حکمه صاحبان انصاف
گذشته و سبج فصاحتش به اذعان اهل عرفان معنون گردیده، حقا که هر بابش
در بهشت بروی مطالعه کنندگان گشاید و هر فقره‌اش از راه نظر به بیننده رحیق
تحقیق پیماید. غرض که جلد اول این کتاب فصاحت آیات بنظر فقیر رسیده و
مطالعه آن هر کس را از کتب اخبار و احادیث و اخلاق مستغنی میسازد. چرا که
فقیر مطالعه کتب تواریخ و اخلاق و امثال بسیار نموده، بحسب لفظ و معنی
هیچکدام این قدر فیض رسان نیست. کمینه حیرانم که در مجلدات دیگر چه
خواهد گفت که در این نباشد؟! امید که به صحت و عافیت و سلامت بوده توفیق
انمام آن رایباید. اکثر اشعار که مناسب آورده‌اند، از آن جناب است»^{۴۴}.

محمد افضل سرخوش (ت/۱۰۵۰ ه. ق - م/۱۱۲۶ ه. ق) در کلمات الشعراء
آورد: «در سخنوری و معنی گستری بازوی پهلوانی با صابا و میرزا وحید میزند»^{۴۵}.
بندر ابن داس متخلص به خوشگو صاحب سفینه خوشگو (م/۱۱۷۰ ه. ق)
نویسد: «در زمان خود از اکابر علما بوده، خیلی مذهب الاخلاق بود. در شاعری
و سخندانی بازوی پهلوانی با میرزا صابا و میرزا وحید میزند... بهمه حال شاعر
خوش لفظ نازک خیال معنی بند زبان دان بلند تلاش است»^{۴۶}.

علیقلی خان واله داغستانی (م/۱۱۶۹ ه. ق یا ۱۱۷۰ ه. ق) در ریاض الشعراء
مینویسد: «میرزا محمد رفیع واعظ قزوینی از فضلالی عصر و علمای دهر است. لالی
آبدار واعظ و نصائح او آویزه گوش خاص و عام بود. فن شعر و انشاء به آیینی
که باید، ضمیمه دیگر کمالات ساخته بود. کتاب ابواب الجنان را که مشتمل

ترجمه احادیث اهل بیت علیهم السلام است، در غایت رنگینی تسوید نمود»^{۴۷}.
 میر حسین دوست سنبهلی متخلص به حسینی که تا سال ۱۱۷۳ هـ. ق زندگانی
 او مسلم است و تذکره خود را بسال ۱۱۶۳ هـ. ق پایان برده است، نگاشته:
 «زیب افزای کرسی نصائح آفرینی، میرزا محمد رفیع واعظ قزوینی بر فضائل و
 کمالاتش کتاب ابواب الجنان که تصنیف اوست، دلیل است. صاحب افکار
 غم زداست»^{۴۸}.

لطفعلی بیک آذربیکدلی (م/ ۱۱۹۵ هـ. ق) دیرپسند، که بطرز تازه و شاعری
 واعظ، همچنانکه بر دیگر معانی پردازان و نازک خیالان، سست اعتقاد است، در
 تذکره آتشکده مؤلف بسال ۱۱۸۵ هـ. ق - مینگارد: «در مراسم پند و نصیحت
 تحریر او تقریراً سرآمد اهل روزگار خود بوده، و کتاب ابواب الجنان بر این
 مطالب شاهدهی است صادق»^{۴۹}.

غلامعلی آزاد بلگرامی (م/ ۱۲۰۰ هـ. ق) در سرو آزاد یا مائثر الکرام نگاشت:
 «پایه تعریفش از آن رفیع تر که به سلم قلم توان رسید و شرفه توصیفش از آن
 بلندتر که به بال اوراق توان پرید. لآلی منظوماتش در کمال خوش جلانی و
 جواهر منشوراتش در نهایت بیش بهایی. حجت کمالش کتاب ابواب الجنان
 است که قماش سخن را در نهایت نازکی بافته و به اتفاق جمهور کتابی به این
 خوش بیاسی در مواعظ ترتیب نیافته..... مطالعه دیوان واعظ طبع را به
 اهتزاز در آورد»^{۵۰}.

محمد قدرت الله گوپاموی در تذکره نتایج الافکار (مؤلف بسال ۱۲۵۶ هـ. ق)
 بقلم آورده است: «صاحب فکر بلند و طبع متین، میرزا محمد رفیع واعظ از
 اکابر قزوین که نواده فتح الله واعظ قزوینی است. بوساده تعلیم و تربیت شایقین
 جا داشت و بوعظ و بند خلاق نظر می گماشت. در نظم پردازای از هم نوایان
 میرزا صائب و ظاهر وحید بود و طریق سخن به تلاش تازه و معانی دلنشین بخوش
 اسلوبی می پیمود. مثنوی معرکه شاه عباس با ییلم خان اوزبک بس رنگین و نیکو

گفته ولآلی آبدار مضامین را برشته فصاحت و بلاغت سفته...»^{۵۱}.

رضاقلی خان هدایت هزارجریبی (م/۱۲۸۸ ق.ه) شاعر و ادیب بنام عصر قاجار که از طرفداران کوشای بازگشت ادبی و از خصمان بی‌امان طرز تازه است، در ریاض العارفین نوشته: «در فضیلت پایه قدرش رفیع و کتاب مستطاب ابواب الجنان از وست. الحق هر بابی از ابواب الجنانش بابی است از ابواب الجنان»^{۵۲}

نواب صدیق خان (م/۱۳۰۷ ق.ه) در شمع انجمن عیناً سخنان آزاد بلکرامی را بتکرار آورده است^{۵۳}.

۵- ویژگیهای زندگی

چنانکه از سروده‌های او پیداست، پیری زودرس و شاید که عمری دراز یافته است و به بیماری عینک و دستگیری عصا ناگزیر آمده و سفید موی و تیره روی و گوزپشت و لاغر و ناتوان شده است:

زان عمر رسانیده مرا زود به پیری

کاین ابلق سرکش ز نفس گرم عنان بود^{۵۴}

رسید ایام پیری، دل ز اوضاع جهان کندم

بچوگان خمیدن، گوی دل بردم ز میدانش^{۵۵}

دست بردار از هوس واعظ، گرفتی چون عصا

راست ناید با سر لرزان و پشت خم نشاط^{۵۶}

واعظ جوی سفید نشد دل ترا، همین

ریشی سفید کردی در آسپای وعظ^{۵۷}

پیری آمد، روشنی از چشم گریان رفت حیف

اشک حسرت از قفایش تابدامان رفت حیف^{۵۸}

از یار و دوست، وقت سلام و وداع شد
 قامت مرا برای همین در خمیدن است!^{۵۹}
 ولی بهمه حال از این ضعف و انکسار فرتوتی شاکر مینموده است:
 واعظ چه کنی شکوه شب و روز زپیری؟!
 هستت بعضا دست رس، ارقوت پا نیست!!^{۶۰}
 و درباره تیرگی چشم خویش نیز بدینگونه یاد کرده است:
 شمع بینش که مرا بود جهان زان روشن
 مشکل اکنون کندم تا سر مژگان روشن
 روزنش را نبود چشم بخورشید سیاه
 کلبه‌یی کان بود از مقدم یاران روشن
 از همم ریخت جفا، خاطر بیرحمان جمع
 سرمه‌ام کرد وفا، چشم نکویان روشن^{۶۱}
 وی داغ فرزند دیده و پسرش عبدالحسین بجوانی روز بسال ۱۰۷۷ ه.ق
 در گذشته و مرثیه و ماده تاریخ وفاتش را بنظم آورده است:
 رفت نور دیده‌ام عبدالحسین تابم از دل بردو، خواب از دیده‌ام!
 چون تواند دید خالی جای او دیده در گنجی خون خود غلتیده‌ام؟!
 موی آتش دیده را ماند تنم بسکه از دردش بخود پیچیده‌ام!
 گفت باری: چیست ای محزون ترا کاین چنین آشفته‌ات کم دیده‌ام؟!
 در جوابش گفتم و ، تاریخ شد:
 «رفته نور دیده‌ام ، از دیده‌ام»^{۶۲}
 (۱۰۷۷ ه.ق)

دیگر از ویژگیهای زندگانی واعظ سفردوستی اوست و اگرچه از همه
 اسفار وی آگاهی نداریم، ولی بگواهی مثنوی سفرنامه مازندران، وی وقتی به
 مازندران و اشرف رفته است و در ستایش سفر ایباتی کم نظیر سروده:

نه در تن دل، نه در سر بود هوشم
 که برخیز و چراغ عزم بر کن
 که گل شد خار، تا از گل سفر کرد
 سفر روشنگر مرآت جان است
 سفر سرمایه عیش و سرور است
 بود رنج سفر، درمان هر درد
 کس از گرد سفر، نقصان نبیند
 ازین زندان برون انداز خود را
 چو گیرد گرد ره روی عرفناک
 رها خود را ز دست این تعب کن
 ز هم پاشیدت اوراق دل و جان
 از این خفت سرا وقت گریز است
 ز گردیدن کم خمود ساز بسیار
 هنرور هر که شد، دور از وطن شد
 سبک برخیز، تا گردی گران تر
 توقف در وطن دارد ملامت
 ترا نفس از سفر هموار گردد
 رهی در پیش داری سوی عقبی؛
 ز جا برخیز هان ای سست کاهل
 ترا دردی کزین غمها بجان است

که ناگه آمد از غیب این سروشم
 از این کلفت سرا، چندی سفر کن
 سخن شد، تا نفس از دل سفر کرد
 سفر صافی کن آب روان است
 که غیبت از وطن، عین حضور است
 بود گرد سفر، آب رخ مسرد
 که از دل خیزد و بر رخ نشیند
 خرابت کرد غم، میساز خود را
 بکن تعمیر خود، این آب و این خاک!
 بسی گم گشته بی، خود را طلب کن!
 بکن از جاده‌ها شیرازه آن
 برو، چون عمر از رفتن عزیز است
 ز گشتن نقطه را خط کرد پرگار
 ز ره رفتن، قلم صاحب سخن شد
 که غلتانی فزاید قدر گوهر
 مکن جز در سفر، قصد اقامت
 که نوسن نرم از رفتار گردد
 بکن خود را یراق از این سفرها
 ز گرد غم بیفشان دامن دل
 علاجش دیدن مازندران است^{۶۲}

۶- واعظ و هندوستان

بندرا بن داس، متخلص به خوشگو، صاحب سفینه مشهور به سفینه خوشگو که

میان سالهای ۱۰۷۸ - ۱۰۸۸ ه. ق تولد یافته است^{۶۳} و در سال ۱۱۷۰ ه. ق^{۶۴}

در گذشته؛ پس از ستایش فراوان از واعظ نوشته است که: «بتقریبی در اواخر عهد شاهجهانی به هندوستان آمد و در خورکمال از بارگاه خلافت قدردانی یافت. ترجمه اقوال دوازده امام را نقد نموده کتابی مبسوط بنام ابواب الجنان بعبارت خوب و رنگین بنام شاهجهان پادشاه نوشته. فقیر مؤلف آن را خوانده و فیضها برداشته»^{۶۶}. اما این روایت در جای دیگر تأیید نشده است و در آثار واعظ نیز کوچکترین اشارتی بدین بابت نتوان یافت. و مخصوصاً محمدالفضل متخلص به سرخوش (ت/ ۱۰۵۰ هـ. ق - م/ ۱۱۳۶ هـ. ق) که از معاصران واعظ بشمار میرود، در تذکره خود کلمات الشعراء روایتی دارد که نرفتن واعظ را به هندوستان آشکارتر میکند. و آن اینکه نوشته است: «دیوانش را میرمعز به هند آورده شهرت داده. الحق صاحب سخن و استاد فن است»^{۶۷}.

روشنگرتر از این آنکه ابواب الجنان را همچنانکه در دیباچه آن کتاب نوشته است، بنام شاه عباس ثانی بقلم آورده نه شاه جهان، و بجای خود اشارت خواهیم کرد. و در آثار او نیز از هندوستان در مضامین شعری به بیرغبتی یاد شده است:

نه شوق منصب هندم، نه ذوق جاگیر^{۶۸} است

که سیر چهره سبزان، هزار کشمیر است
به هند سایه دیوار خویش خرم و شاد
نشسته شاه جهانم، غمم جهانگیر است^{۶۹}

راه هند مدعا بسیار نزدیک است، لیک

مشکل این کز آبروی خویش می باید گذشت!^{۷۰}

به هند سایه دیوار فقر کن سفری

امید سود چه داری دگر ازین مردم؟!^{۷۱}

با این همه، میتوان گمان کرد که نسختی از ابواب الجنان را بنام شاهجهان موشح ساخته و به هندوستان فرستاده است. در هر صورت با آنکه رفتن واعظ به

هندوستان مسلم نیست، اما آثارش یقیناً و مسلماً به هندوستان رسیده و در آنجا شهرت و تداول یافته است.

۷- واعظ و اصفهان

در تذکره سرخوش آمده است که: واعظ «در صفاهان بفضائل و کمالات مسند آرای افادت و افاضت است و به لالی آبدار و عظم و نصائح گوش هوش عالمیان را مزین میدارد»^{۷۲}. از این روایت که بعضی آثار منظوم واعظ نیز آن را تأیید تواند کرد، بر می آید که وی چند گاهی هم باید در اصفهان ماندگار آمده باشد:

اگر بود بنظر سیر باغ نقش جهانت بسان دیده عبرت کجاست منظر دیگر؟^{۷۳}

دردیوان واعظ قطعه بی سی و یک بیتی است که بر طبق قرائن در ستایش سلطان العلماء سید حسن مشهور به خلیفه سلطان^{۷۴} وزیر نامدار و دانشمند روزگار صفویان است و در آن چنان باد از اصفهان کرده است که گویی هنگام ورود شاه و وزیر از یکی از اسفار به اصفهان، وی در این شهر بغربت میزیسته و بعد پیری و دلگیری از قبول خدمت وزیر تنزده و در اندیشه یار و دیار افتاده است؛ مدحی گفته و اعتداری جسته:

ای فروزان اختر اوج بزرگی کز شرف انسانی
میکند کسب معارف از فروغت روزگار

دیده ایام روشن، صبح فیروزی دمید!

دانه امیدها را مژده، کامد نو بهار!

از پی تعظیم پیک این بشارت، دور نیست

خلق عالم را اگر خیزد ز خاطرهما غبار

شد علمها از دعای خسرو دوران بلند

لشکر اهل دعا را چون سپهد شد سوار

تا صبا برد از صفاهان سرمه این مژده را
 شد ز نور دیده روشن چراغان هر دیار
 زین نوازش گشته اوراق کتاب علم دین
 هر یکی دست دعای خسرو جسم اقتدار
 شد قوی از آب اجرای تو، نخل حکم شرع
 گشت اساس خانه دین ز اهتمام استوار
 قدردانی چون تو اکنون مشتری شد، دور نیست
 گر فزاید قیمت جنس هنر در روزگار
 پخته شد نان فقیران از نگاه گرم تو
 و اشد از روی گشادت، در بیروی روزگار
 التفات تنگدستان را اگر پهلو دهد^{۷۵}
 میتوان بسایک نگاهت عمرها کردن مدار^{۷۶}
 مژده بی آمد بگو شمش، کز سر اشفاق و لطف
 کرده بی از قبا بلان خدمت خویشم شمار
 جای آن دارد که از اسناد این شایستگی
 جانم از شادی ننگجد در قبای جسم زار
 لیک عذری زین سعادت بساز میدارد مرانی
 ورنه می بستم کمر پیشت بخدمت بنده وار
 چشم این دارم که انصافت پذیرد عذر من
 ز آنکه هست این شیوه جد تو ای والاتبار
 عذر من این، کز من عزیزی چون جوانی رفته است
 هست جبین نسانوانم در غم او سوگوار
 قرب پنجه سالم از کف رفته در فکر معاش
 بعد ازین فکر نلافی برده است از من قرار

ریخت بر خاک هوس صاف می هستی، مگر
 سرخ رویم سازد این ته جرعه در روز شمار
 صبح پیری از تمسخر خنده بر من میزند
 بایدم بر حال خود اکنون گریستن زار زار
 و قتم از بهر سرانجام سفر گردیده تنگ
 نیست آن فرصت که پردازم بشغل کار و بار
 کنج عزلت، خوشترم از شهر بند شهرت است
 دامن پر اشک گلگونم، به از صد لاله زار
 سرز خدمت چون نتابم؟ پا ز رفتن مانده است!
 پا بدامن چون نییچم؟ بر سرافتاده است کار!
 من که عمری مبتلای علت بیدردیم
 در مزاجم نیست غیر از شربت غم سازگار...
 مرحمت این است در حقم، که گردد لطف تو
 باعث توفیق این آواره شهر و دیار
 سوی دارالملك عزلت، خیمه بیرون زد دلیم
 همتی، ای ابر همتها ز بحیرت مسایه دار
 شام غربت گشته دلگیر از مکرر دیدنم
 میتواند کردنم لطف تو راهی زین دیار...

حواشی

- (۱) رك: الذریعة ج ۱ ص ۷۶ س ۶
- (۲) رك: ریحانة الادب ج ۱ ص ۲۷۰ س ۱۶ و ۱۷
- (۳) رك: سرو آزاد ص ۱۰۵ س ۱۷، ریاض الشعراء دستنویسهای کتابخانه ملی ملك، تذكرة حسینی ص ۳۶ س ۶، شمع انجمن ص ۵۱۲، ریاض العارفین ج ۱ ص ۲۳۷ و ج ۲ ص ۴۰۹ س ۱۲، نتایج الافكار ص ۷۳۸ س ۴
- (۴) رك: تذكرة نصرآبادی ص ۱۷۱، مصطلحات وارسته ص ۱۳۹ س ۱۰ و ص ۱۶۰ س ۱۲ و ص ۱۹۴ س ۱۷
- (۵) برداشته از نامه آقای حاج سیدحسن حاج سیدجوادی مشهور به دبیر ازمه محترمان و فرنگیان شهرستان قزوین.
- (۶) رك: الذریعة ج ۱ ص ۷۶ س ۱۰
- (۷) رك: الامل الآمل طبع بغداد ۱۳۸۵ هـ. ق. القسم الثاني ص ۲۹۳ س ۱، روضات الجنات طبع ۱۳۶۷ هـ. ق. ص ۶۱۳ س ۳، هدیة الاحباب طبع ۱۳۶۷ هـ. ق. ص ۲۷۸ س ۲۲ و ۲۳، الذریعة ج ۱ ص ۷۶ س ۷
- (۸) رك: مجله ارمغان سال هجدهم شماره یکم ص ۶۹ تا ۷۴، تذكرة نصرآبادی مقدمه ص «ج»
- (۹) رك: تذكرة نصرآبادی ص ۱۷۰ س ۱۷ و ۱۸
- (۱۰) رك: سرو آزاد ص ۱۰۵ س ۱۸، سفینه خوشگو دستنویسهای کتابخانه مجلس شورای ملی و کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار. طاعات فریبی
- (۱۱) رك: نامه آقای حاج سید جوادی محفوظ در مآخذ نگارنده. - هم رك: نوشته حاضر ص ۱۸۴ و ۱۸۵
- (۱۲) رك: الامل الآمل ج ۲ ص ۲۹۳ س ۲، روضات الجنات ج ۲ ص ۶۱۳ س ۳۱، هدیة الاحباب ص ۲۷۸ س ۲۲ تا ۲۵، الذریعة ج ۱ ص ۷۶ س ۸
- (۱۳) رك: روضات الجنات ج ۲ ص ۲۶۶ و ۲۶۷، قصص العلماء طبع ۱۳۰۹ هـ. ق. ص ۲۰۶ و ۲۰۷، ریحانة الادب ج ۱ ص ۳ ص ۲۹۳ تا ۲۹۵
- (۱۴) رك: قصص العلماء طبع ۱۳۰۹ هـ. ق. ص ۲۰۶ و ۲۰۷
- ۱۵ تا ۱۷) رك: دیوان واعظ قزوینی بتصحیح و تحشیه و تعلیق و مقدمه سیدحسن - سادات ناصری بترتیب ص ۵۹۰ س ۱۷ و ص ۶۰۰ س ۷ و ص ۶۰۷ س ۱۱
- (۱۸) رك: الامل الآمل ج ۲ ص ۲۹۳ س ۴، روضات الجنات ج ۲ ص ۶۱۳ س ۳۲

- الکني واللقاب ج ٢ ص ٢٤٩ س ٢٣، هدية الاحباب ص ٢٧٨ س ٢٤
- (١٩) رك: الذريعة ج ١ ص ٧٦ س ٧، ريحانة الادب ج ٤ ص ٢٧٠ س ٢٧
- (٢٠) رك: الأمل الآمل ج ٢ ص ٢٩٣، هدية الاحباب ص ٢٧٨ س ٢٣، الكني واللقاب ج ١ ص ٢٤٩، ريحانة الادب ج ١ ص ١٧١، سفينة خوشگو دستنويس كتابخانه مجلس شورای ملی، كلمات الشعراء ص ١٢١، سرو آزاد ص ١٠٦
- (٢١) آتشکده آذر بکوشش سيدحسن سادات ناصری بخش سوم ص ١٠٢٤ س ٥ تا ٥
- (٢٢) ريحانة الادب ج ١ ص ٢٧٠ س ١٩، ديوان اشعار واعظ قزوینی بتصحيح و تحشيه وتعليق ومقدمه نگارنده ص ١٤٣ س ٤٣ و ص ١٦٧ س ١٠ تا ١٠ و ص ١٧٩ س ٢٢ و ٢١ و ص ٢٠٥ س ٣ تا ١٢ و ص ٢١٢ س ١٠٩ و ص ٢٤٠ س ٢٠ و ١٩ و ص ٢٨٥ س ١٥ و ١٦ و ص ٢٨٩ س ١٢ و ص ٣١٤ س ١١ تا ١٤ و ص ٣١٥ س ٢١ و ٢٢ و ص ٣٣٤ س ١٢ و ١٣ و ص ٣٤٢ س ١٧ و ١٨ و ص ٣٥٦ س ١٢ و ص ٣٦٠ س ٢٣ و ٢٤ و ص ٣٦٢ س ٩ و ١٠ و ص ٣٨٠ س ١٤ تا ١٧ و ص ٣٨١ و ٣٨٢ و ص ٣٩١ س ٣ و ٤ و ص ٥٦٤ س ١٠ و ٩
- (٢٣) رك: ديوان واعظ قزوینی... ص ٤٩ س ٢١ و ص ١١٩ س ١١ و ١٢ و ص ١٨١ س ١٠ و ٩ و ص ٢٤٠ س ٢٤ و ص ٦٥٣ س ٢١
- (٢٤) ديوان واعظ قزوینی... ص ٣ س ١٣ و ١٤ و ص ١٣٨ س ١٧ و ١٨ و ص ٢٧٢ س ١٣ و ١٤ و ص ٤٨٦ س ٣ و ص ٥٠١ س ٦ و ص ٥٣٠ س ٢
- (٢٥) رك: ديوان واعظ قزوینی... ص ١٨٩ س ١٢ و ص ٣٦٢ س ١٧ و ١٨ و ص ٥٧٤ س ١٣ و ١٤
- (٢٦) رك: ديوان واعظ قزوینی... ص ١٥٦ س ١٥ و ص ١١٣ س ١٥ و ١٦ و ص ١٤٧ س ٦٥ و ص ١٥٣ س ١٤ و ١٥ و ص ١٨٥ س ١٠ و ٩ و ص ٢٤٦ س ٢٠ و ١٩ و ص ٢٦٢ س ١٥ و ١٦ و ص ٢٩٩ س ١٣ و ١٤ و ص ٣٣٩ س ١٣ و ١٤ و ص ٤٥١ س ١٨ و ١٩ و ص ٥٢٠ س ٩ و ٨ و ص ٦٣٨ س ١
- (٢٧) رك: ديوان واعظ قزوینی... ص ١٠٣ س ١٠ و ص ٢٦٢ س ١٧ و ١٨ و ص ٥٧٦ س ١٣ و ١٤
- (٢٨) رك: ديوان واعظ قزوینی... ص ٧٩ س ٢٠ و ١٩ و ص ٩٦ س ١١ و ١٢ و ص ١٩٢ س ٨ و ٧ و ص ٢٤٦ س ١٠ و ٩ و ص ٥٣٠ س ١١
- (٢٩) رك: ديوان واعظ قزوینی... ص ٦٣٢ س ٧ و ٦
- (٣٠) رك: ديوان واعظ قزوینی... ص ١٥٣ س ١٧ و ص ٦٥٣ س ١٢
- (٣١) رك: ديوان واعظ قزوینی... ص ٣٥٤ س ١٩ و ٢٠ و ص ٣٥٥ س ١١ و ١٢ و ص ٣٥٦ س ١٢

- (۳۲) رك: ديوان واعظ قزوینی ص ۳۶۶ س ۱۹ و ۲۰ و ص ۳۶۷ س ۲۱
- (۳۳) رك: آتشكده آذر ج ۳ ص ۱۲۰۵ س ۱، رياض الجنة روضه پنجم قسم دوم نسخه خطی كتابخانه ملی ملك.
- (۳۴) رك: الأمل الآمل ج ۲ ص ۲۷۶ س ۶، روضات الجنات ج ۲ ص ۶۱۲ س ۳۵، هدية الاحباب ص ۲۷۸ س ۲۶
- (۳۵) ديوان واعظ قزوینی... ص ۱۵۸ س ۱۱ و ۱۲
- (۳۶) ديوان واعظ قزوینی... ص ۴۴۴ س ۱۱
- (۳۷) ديوان واعظ قزوینی.. ص ۲۰۵ س ۵ تا ۱۰
- (۳۸) ديوان واعظ قزوینی... ص ۴۷۹ س ۱۴
- (۳۹) ديوان واعظ قزوینی... ص ۱۴۴ س ۸ و ۷
- (۴۰) ديوان واعظ قزوینی... ص ۳۹۰ س ۱۳ و ۱۴
- (۴۱) رك: ديوان واعظ قزوینی.. ص ۲۳۸ س ۹ و ۷
- (۴۲) رك: ديوان واعظ قزوینی.. ص ۳۷۳ س ۱۳ و ۱۴
- (۴۳) آقا رضی، محمد بن حسن قزوینی از علماء بنام معاصر واعظ، از شاگردان ملا خلیل قزوینی است، صاحب شرح فارسی اصول کافی و مؤلف ابطال الرمل و رساله نوروز و رساله شیروشکر و ضیاء الاخوان و قبله اتفاق و كحل الابصار و لسان الخواص و هدية الخلان است. در سال ۱۰۹۶ ه. ق در گذشت. - رك: ریحانة الادب ج ۱ ص ۲۳
- (۴۴) رك: تذكرة نصر آبادی ص ۱۷۱
- (۴۵) رك: كلمات الشعراء ص ۱۲۱ س ۱۱ و ۱۲
- (۴۶) رك: سفینه خوشگو دستنویسهای مدرسه عالی سپهسالار و كتابخانه مجلس شورای ملی.
- (۴۷) رك: رياض الشعراء دستنویس كتابخانه ملی ملك.
- (۴۸) رك: تذكرة حسینی طبع هندوستان ص ۳۶
- (۴۹) رك: آتشكده آذر بكوشش حسن سادات ناصری بخش سوم ص ۱۲۰۴ تا ۱۲۰۶
- (۵۰) رك: سرو آزاد س ۱۰۵ و ۱۰۶
- (۵۱) رك: نتایج الافكار ص ۷۳۸
- (۵۲) رك: رياض العارفين ج ۱ ص ۲۳۷ و ج ۲ ص ۴۰۹
- (۵۳) رك: شمع انجمن ص ۵۱۲ و ۵۱۳
- (۵۴) ديوان واعظ قزوینی... ص ۲۱۲ س ۱۷
- (۵۵) ديوان واعظ قزوینی... ص ۲۷۱ بیت ۹

- (۵۶) دیوان واعظ قزوینی... ص ۲۷۸ بیت ۱۰
- (۵۷) دیوان واعظ قزوینی... ص ۲۸۰ بیت ۱۲
- (۵۸) دیوان واعظ قزوینی... ص ۲۸۶ بیت ۶
- (۵۹) دیوان واعظ قزوینی... ص ۹۴ بیت ۱۰
- (۶۰) دیوان واعظ قزوینی... ص ۱۱۸ بیت ۵
- (۶۱) رک: دیوان واعظ قزوینی... ص ۳۳۸ بیت ۳ تا ۵
- (۶۲) رک: دیوان واعظ قزوینی... ص ۶۰۳ س ۴ تا ۱۱
- (۶۳) رک: دیوان واعظ قزوینی... ص ۶۵۳ س ۹ تا ص ۶۵۴ س ۴
- (۶۴) رک: تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان نگارش دکتر سید علیرضا نقوی
ص ۲۴۰ س ۱۳ و ۱۴
- (۶۵) همان مأخذ ص ۲۴۳ س ۶
- (۶۶) سفینه خوشگو دستنویس کتابخانه مجلس شورای ملی.
- (۶۷) رک: کلمات الشعراء ص ۱۲۱ س ۲۳
- (۶۸) جاگیر یا جایگیر: بظاهر کلمه، صفت فاعلی مرخم است از صفت فاعلی جاگیرنده یا جایگیرنده. ولی در اینجا مفید معنی ظرف مکان است، بمعنی املاک وسیع و مالکیت بزرگی که از طرف پادشاهان شبه قاره هندوستان (پاکستان و هندوستان = بهارت کنونی) به امرا و رؤسای مقرب بخشیده میشد و جمع آن، در تداول نویسندگان هندوستان، جایگرات و جایگیریات آمده است؛ و این اصطلاح در اغلب آثار منشور و منظوم شبه قاره هندوستان و پاکستان دیده میشود:
- در منتخب التواریخ عبدالقادر بن ملوک بدایونی به تصحیح و اهتمام کپیتان ولیم ناسبولیس و منشی احمد علی طبع ۱۸۶۵ م کلکته ج ۱ ص ۱۸ آمده است: «وآن تردها... باعث اعتبار حسین خان گشته او را روز بروز بدرجات عالی رسانید و اولگهای (اولکا = جا و سرزمین) معتبر در جاگیر او مقرر گشت».
- نظیری نیشابوری راست:
- بر عقل هوید است که رجحان عظیم است بر چاکر جاگیرستان، ملک ستان را.
(آتشکده آذر بخش ۲ ص ۷۲۵ س ۲۸- دیوان نظیری بکوشش دکتر مظاهر مصفی ص ۱۳۸۵-)
- برای اطلاع بیشتر رک: دیوان واعظ قزوینی بتصحیح و تحشیه و تعلیق و مقدمه سید حسن سادات ناصری ص ۶۶۸ س ۲۲ تا ص ۶۷۰ س ۹
- (۶۹) رک: دیوان واعظ قزوینی... ص ۷۵ بیت ۱۰ و ۹
- (۷۰) رک: دیوان واعظ قزوینی... ص ۱۲۳ س ۱۵ و ۱۶
- (۷۱) رک: دیوان واعظ قزوینی... ص ۳۰۲ س ۴ و ۳

(۷۲) رك: كلمات الشعراء سرخوش طبع هندوستان ص ۱۳۱ س ۱۱۹۱۰

(۷۳) رك: ديوان واعظ قزوینی... ص ۲۵۱ س ۲۹۱

(۷۴) سلطان العلماء سيد حسن بن ميرزا رفيع الدين محمد بن امير شجاع الدين محمود

مرعشی آملی الاصل اصفهانی المنشأ والموطن مشهور به خليفة السلطان (ت/۸۱۰۰۰ق- م/۸۱۰۶۴ق) ازدانشمندان مشهور روزگار و از شاگردان شيخ بهائی (م/۸۱۰۳۷ق) و از همدرسان ملا خلیلی قزوینی (م/۸۱۰۸۹ق) است. پدرش ميرزا رفيع الدين نیز مشهور به خليفة السلطان بود و وزارت شاه عباس بزرگ (۸۹۹ق-۸۱۰۳۸ق) داشت و خود او نزدیک به پنج سال در اداره مهمات امور کشور عمکار پدر بود و تقریباً به شاهنشاه بزرگ صفوی بجایی رسید که دختر شاه، خان آغابگم را بهمسری گرفت و از وی فرزندانى فاضل و پرهیزگار آورد. خليفة سلطان دو سال نیز در عهد شاه صفی (۸۱۰۳۸ق-۸۱۰۵۲ق) و هشت سال و چند ماه بروزگار شاه عباس ثانی (۸۱۰۵۲ق-۸۱۰۷۷ق) وزیر اعظم و اعتمادالدوله بود. از وی آثار فراوانی بیادگار مانده است چون: آداب الحج - نمودج العلوم - توضیح الاخلاق در تلخیص اخلاق ناصری - خواجه نصیرالدین طوسی - حاشیه تفسیر بیضاوی - حاشیه بر حاشیه خفري بر شرح تجرید قوشچی - حاشیه بر شرح لمعة شهید - حاشیه شرح مختصر الاصول عضدی - حاشیه معالم در اصول - حاشیه بر مختلف علامه - حاشیه بر بعضی ابواب من لایحضره الفقیه و جزاینها.

رك: ریحانة الادب اثر محمد علی مدرس تبریزی ۸۱۳۲۸. ش ج ۲ ص ۲۱۴ و ۲۱۵-

الذریعة مواضع مختلف.

(۷۵) پهلو دادن: کنایه از منفعت رسانیدن است. برهان قاطع.

(۷۶) مدار کردن و گذشتن و گردیدن: گذران کردن و بسر بردن. - مخلص کاشی گوید:

پی آن خدمت از شمع رخت پروانه خواهم شد که بی گرد تو گردیدن، نمیگردد مدار من!

مصطلحات وارسته

(۷۷) رك: ديوان واعظ قزوینی ص ۵۳۳ از س ۸ تا ص ۵۳۶ س ۱۸

بخش دیگر این نوشته در آثار و سبک واعظ قزوینی است.